



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

بعد از اینکه بحث علوم دینی را مطرح کردیم به آیات و روایات در خصوص علوم غیردینی مراجعه کردیم به این نتیجه رسیدیم که با قیود خاصی تحصیل و تعلم آن علوم رجحان دارد و نهایتاً گفتیم دلیلی بر استحباب و رجحان علم غیردینی بما هوهو نداریم، گرچه از نعم الهی است و شکر آن لازم است و با قیود خاصی رجحان پیدا می‌کند. به عناوین عامه‌ای پرداختیم که می‌تواند به نحوی تحصیل این علوم یا بخشی از این علوم را رجحان ببخشد یا واجب یا مستحب بکند. در بحث بعدی متعرض عناوین ثانویه و عامه شدیم، این عناوین عامه شامل قاعده حفظ نظام، قاعده نفی سبیل، عزت و استقلال جامعه اسلامی به امور مسلمین، ادخال سرور، تفریح کرب مؤمن و خدمت به مؤمنان که قواعد عامه‌ای بودند که با تفصیلی که عرض شد خیلی از امور حرف و مشاغل و وظائف مختلف اجتماعی را واجب می‌کند یا رجحان می‌دهد. از جمله تحصیل علمی که موجب استقلال جامعه اسلامی، حفظ نظام، نفی سبیل یا حل مشکلات جامعه دینی، الهی یا افراد بشود. عناوین عامه‌ای که چیز تازه‌ای نیست، در فقه مفروغ‌عنه فقها است گرچه جایی مستقل و به صورت تفصیلی بحث نشده است، مهم‌ترین آن‌ها عناوینی است که اشاره کردیم، گرچه جای تأمل بیشتر وجود دارد. برای بحث ما همین اندازه کافی است.

## عنوان «اعداد قوه»

عناوین دیگری داریم که در رده بعد قرار می‌گیرند که توجه به آن‌ها هم بد نیست. مثلاً اعداد قوه که در بحث تقابل مسلمان‌ها با دشمنان هست «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال/۶۰) که یک عنوان عام و قاعده عمومی فقهی است و «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» وجوب عقلی هم دارد در قرآن با عنوان مقدمه جهاد و دفاع آمده و متغیر به تغیر زمان است هر علم و دانشی که در این اعداد مؤثر بشود به تناسب زمان تحصیل آن لازم است در ابتدا به ذهن می‌آید که این جنبه دفاعی دارد، یعنی وقتی که فن‌های جنگی رواج پیدا کرد و علوم متناسب و مؤثر در آن



وجود دارد، باید این علوم را تحصیل کرد ولی کم‌وبیش الهام می‌کند که وقتی در مقابله با دشمن قرار گرفتی چیزهای جدید بفهم، کشف بکن تا قوت و قدرت خود را افزون بکنی.

بعضی از این عناوین کاملاً حالت دفاعی است و بعضی هم تا حدی الهام‌بخش حرکت‌های جدید هست. عنوان «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» عنوان خاصی است و شرعیت دارد یا همان حکم عقلی و ارشاد است. معمولاً تلقی فقها این است که «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» چیزی جز ارشاد نیست، چون بحث مقدمه واجب است، این هم اشاره به مقدمه واجب کرده است. نگاه و ارتکاز فقها این هست.

## عنوان «کسب مال»

عناوین به شکل دیگری هم وجود دارند مثل اینکه در مجموعه‌ای از روایات ترغیب شده‌ایم به یک سری کارها و رفتارهایی که علم هم می‌تواند در آن‌ها مقدمه قرار بگیرد، مثلاً اینکه تجارت یک امر مستحب است، زراعت مستحب مؤکد است، طبابت یک واجب یا مستحب است، یا عنوان کسب مال اگر برای غرض صحیح باشد، این‌ها همه عناوین خاصه دارد. یک مصداق ابتغاء فضل الله «وَأَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (جمعه/۱۰) اکتساب مال حلال است. عناوینی مثل تجارت، زراعت، طبابت، ابتغاء فضل الله و کسب مال حلال، سلاح سازی که در بعضی روایات مستحب دانسته شده و در بعضی روایات تأکید شده است.

## عناوین احتمالی

احتمالاً عناوین دیگری هم باشد که روی آن تأکید شده و هر علمی که در راستای این‌گونه امور قرار بگیرد می‌تواند با عنوان مقدمه این‌ها رجحان عقلی و مقدمی پیدا بکند.

عناوینی که عرض شد عمده در جلد دوازدهم وسایل کتاب تجارة است، ابواب مقدمات کتاب تجارة که ۳۱ باب دارد استحباب همه عناوینی که گفتیم، قطعی است و بحثی ندارد و روایات متعدد هم دارد. خود تجارت، زراعت، حتی کراهت ترک تجارت و زراعت یعنی استحباب‌هایی که ترک آن‌هم کراهت دارد؛ و روایاتی که می‌گوید کار مؤمن باید متقن و محکم باشد، درست انجام بگیرد که روایات متعددی است که در ابواب ایمان و کفر آمده است. -



آدرس دقیق در ذهنم نیست. - استحباب این نوع کارهای اجتماعی که عنوان استحباب دارد غیر از وجوب کفایی، چیزی که به عنوان حفظ نظام لازم است و در عنوان حفظ نظام آوردیم، استحباب یک سری فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی که نیازی به نوعی علم و فن دارد که به تناسب زمان متغیر است. علوم و فنونی که در راستای این‌ها قرار می‌گیرند، نوعی استحباب مقدماتی پیدا می‌کنند. غیر از وجوب کفایی مشاغل که وجوب کفایی علوم مرتبط با آن‌ها از آن تولید می‌شد، وجوب کفایی که از قاعده حفظ نظام پیدا می‌شد، غیر از آن‌ها عناوین اولیه مورد استحباب است و مقدمات آن که علم یا فن و مهارت هست، مستحب می‌شود. البته فن و علم به تناسب زمان متغیر می‌شود مثلاً وقتی که می‌گوید زراعت بکن در برابر هر درختی در بهشت برای شما درختی هست، این حکم معنوی را ذکر می‌کند؛ نمی‌شود گفت ارشاد به یک امر عقلانی است؛ ممکن است کسی بگوید همه این‌ها ارشاد به فهم عقل است عقل می‌گوید که انسان باید زندگی بکند و مؤید آن‌هم تعلیل‌هایی است که به امور دنیوی معلل کرده و ما می‌گفتیم که تعلیل احکام به علل دنیوی از جاهایی است که نمی‌شود اصالة المولویه برای آن جاری کرد. در خیلی از این‌ها معلل به حکم اخروی شده است، حکم خاصی که تجسم اعمال را نشان می‌دهد که در حیطه شرعی و استحبابات دینی می‌آید روایاتی که علل شرعی و حکم اخروی را برای آن ذکر کرده کم نیستند. امر هم به این‌ها تعلق گرفته اصل هم مولویت در این اوامر است، اگر ارشادات فقط امور دنیوی بود ممکن بود این حرف را بزینم ولی شامل امور اخروی هم می‌شود. در باب زراعت جلد هفده هم مضاربه و مزارعه و مساقات که آمده آنجا هم این مسئله آمده است در ظاهر ارشادی نیست و استحباب دارد.

## سؤال اول: ارشادی یا مولوی؟

سؤال دیگری ممکن است اینجا مطرح شود که کسی بگوید که این‌ها همه به عنوان مصادیقی از یک عنوان شرعی است، مولوی است ولی نه اینکه روی این عناوین خصوصیت یا موضوعیت داشته باشد، چون دو بحث در این نوع روایات داریم؛ روایاتی که می‌گوید زراعت مستحب است، غرس، مستحب است تجارت، مستحب است مضاربه، مستحب است. کسب مال از طریق حلال، مستحب است؛ و عناوین نظیر این‌که کم نیستند، اینجا دو بحث است یکی اینکه این بیانات ارشادی است و مولوی در آن‌ها ملحوظ نیست که جواب این داده شد.



## سؤال دوم: موضوعیت یا طریقت؟

سؤال دیگر این است که کسی بگوید؛ این‌ها به عناوین‌ها موضوعیت ندارد، بلکه همه مصادیقی از یک حکم کلی است که مؤمن و انسان مسلمان باید اهل کار و تلاش باشد و کار مفید برای زندگی فردی و اجتماعی خود انجام بدهد و این به‌عنوان مصادیق او است. این هم احتمالی است که ممکن است کسی اینجا بدهد و خصوصیت غرس نهال یا زراعت یا امثال این‌ها موضوعیت ندارد؛ که در واقع مولویت را قبول داریم ولی همه این‌ها پوسته حکم است، هسته اصلی حکم فعالیت مفید و مؤثر است و آن عنوان اصلی است که استحباب و رجحان دارد. این‌ها همه مصادیقی از حکم مولوی است نه عناوین مستقلة و با موضوعیت، این هم خلاف ظواهر و اصول هست، به تناسب به آن اصول موضوعه مباحث استنباط و اجتهادات رایج اشاره کرده‌ایم اصالة المولویه، اصالة الالهیه در احکام در مقابل ولائی بودن، اصل این است که عنوان اولی است و یکی هم از اصول اصالة الموضوعیه در عناوین است، یعنی در عناوینی که در روایات و احادیث ما وارد می‌شود اصل این است که موضوعیت دارد؛ اینکه آن را طریق بگیریم، خلاف اصل است.

در بحث قضا این بحث را داریم و خیلی جدی آنجا مطرح است که بعضی از فقها هم مطرح کرده‌اند من به‌عنوان نمونه می‌گویند یکی از شرایط قاضی این است که شیعه باشد، از روایاتی هم استفاده می‌شود؛ ولی این سؤال مطرح است که درست است شیعه بودن شرط است و مولوی هم هست، ولی موضوعیت دارد یا طریق به چیز دیگری است. به‌عنوان مثال ممکن است کسی بگوید شیعه بودن قاضی طریق به احراز صدور حکم از موازین اهل بیت است، یعنی شرط اصلی این است که قضاء ما بر موازین فقه شیعه و اهل بیت صادر بشود و نظم پیدا بکند، منتها برای احراز آن تشیع و ایمان به اصطلاح فقهی را شرط کرده‌اند و الا اگر جایی بتوانیم این را احراز بکنیم، مثل اینکه وقتی که نظام اسلامی بر پا شود همه مسائل فقهی به‌صورت قوانین مدون مرسوم رسمی درمی‌آید و هرکسی هم بیاید، باید بر اساس این قوانین قضاوت بکند. ممکن است بگوییم این شرط نیست، یعنی موضوعیت ندارد، بلکه شرط این است که طبق موازین باشد. گفته می‌شود اصل موضوعیت است، یعنی وقتی روایت می‌گوید باید مؤمن باشد، شیعه باشد،



رجوع به آن‌ها نکنید، رجل منکم باشد، اصالة الموضوعیه یعنی این، اصل این است که این عنوان بما هوهو دخیل در حکم است نه اینکه طریق به یک جای دیگری باشد، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

البته در این بحث قرائتی هست که طریقی است ولی به هر حال طریقت اینجا هست.

اصالة الموضوعیه که می‌گوییم دو معنا دارد و هر دو معنا از پیش‌فرض‌های استنباط ما است یعنی همان‌طور که اصالة المولیة اصالة الالهیه، عناوین هفت هشت‌گانه که بحث شده و جزء پیش‌فرض‌ها است، یکی هم اصالة الموضوعیه است، اصالة الموضوعیه به دو معنا است؛

## معنای اول اصالة الموضوعیه

یکی موضوعیت در قبال طریقت است یا حتی در عدالت هم این بحث هست می‌گوییم عدل از شرایط قاضی است، چون عقلاً شرط قاضی را وثوق او می‌دانند. اینکه عدل به معنای فقهی شرط باشد، چیزی است که در روایت آمده است؛ آیا این موضوعیت دارد، یا طریقت دارد؟ وقتی که نظام اجتماعی دینی و ابزارهای نظارت و کنترل نیست این شرط است، ولی اگر در یک سیستم که ابزارهای نظارتی وجود دارد ممکن است بگوییم چون طریقت دارد، این‌ها آنجا شرط مستقل نمی‌باشند. این یک معنا است که اصل موضوعیت است؛ عبور از این و قول به طریقت این عناوین دلایل خاص و متقنی می‌خواهد که ما دست از آن برداریم. این یک معنای اصالة الموضوعیه است که در مقابل طریقت است، عناوین است.

## معنای دوم اصالة الموضوعیه

معنای دوم اصالة الموضوعیه که از پیش‌فرض‌های استنباط و اجتهاد متداول ما است این است که - من همیشه که تعبیر به اجتهاد و استنباط متداول می‌کنم به این دلیل که اصول معمولاً قابل دفاع است ولی در بعضی ریزه‌کاری‌های آن مقداری جای تجدیدنظر، تأمل و تفکر هست، دائم قید متداول را تکرار می‌کنم به خاطر این است که به شکل خیلی دقیق و منقح و جدا بحث نشده و باید کمی احتیاط کرد- این یک معنای اصالة الموضوعیه است که در مقابل طریقت است، عناوین است.



## معنای سوم اصالة الموضوعیه

معنای دیگر اصالة الموضوعیه در مقابل اینکه بگوییم مصادیق یک عنوان کلی هستند نه طریق به یک چیز دیگر، مصادیق یک عنوان کلی هستند. مثل همین جا، اینجا ما زراعت تجارت و اینها داریم که دو احتمال در اینها وجود دارد:

- یک احتمال این است که بگوییم اینها جداگانه استحباب دارند؛

- یکی این است که بگوییم یک استحباب داریم روی عنوان جامعی که داریم، مثلاً فعالیت مفید اجتماعی یا مؤثر برای زندگی اجتماعی، چنین عنوان عامی استیعداد بکنیم، بگوییم آن استحباب دارد و همه اینها می شود مصادیقی که بما هوهو استحباب روی آن مصداق نمی آمده، بلکه بما اینکه مصداق او است استحباب روی آن آمده است. اینجا هم اصالة الموضوعیه داریم، اصل این است که خود عنوان که در روایت می آید، بما هوهو مؤثر است؛ این اصالة الموضوعیه مثل اصالة المولویه و اصالة الالهیه فی الاحکام و چندین اصل قبلی جزء اصول پیش فرضهای استنباط ما است و هر دو معقول عقلایی است.

یک مجلس قانون گذاری وقتی در مقام تقنین و قانون گذاری است، اصل این است که عناوینی که می گوید، روی خود آن بما هوهو عنایت دارد، طریق نیست، موضوع است، مصداق چیز دیگری نیست مصداق مصالح و مفاسد هست؛ ولی قانون گذاری این را بعنوانه و بما هوهو مورد توجه قرار داده و مصالح و مفاسد پشتوانه حکم است نه عنوان حکم، این دو اصلی است که اینجا هست. اینجا هم اصالة الموضوعیه به عنوان دوم جاری می کنیم، اصل این است که اینها به عناوینها مستحب است نه اینکه عنوان کلی باشد. همه این اصلها عقلایی است.

## دیدگاه استاد:

اشکال ما این است که در فقه و اصول اینها را مرتکز گرفته اند، خیلی از این اشکالها از ناحیه پیش فرضهای علم فقه و اصول آمده و ممکن است بعضی از نظر حدود و صغور قابل تجدید نظر باشد؛ ولی همه عقلایی است و هیچ دلیل خاصی ندارد؛ یعنی مجلس که قانون می گذارند، قانون گذار هست، یک وقتی کسی بالای منبر هست و در حال خطابه است، یک وقتی در مقام تقنین است از جمله اینکه فروع آن محل تأمل است این است که در بحثهای



معارف و اعتقادات و امثال این‌ها چه مقدار می‌شود این اصول را جاری کرد، چه مقدار در بحث‌های فقهی می‌توان اجرا کرد. آنچه مسلم است این است که در مقام قانون‌گذاری و تقنین اصل مولویت است، اصل این است که موضوعیت به معنای اول است، موضوعیت به معنای دوم است.

سؤال: در موارد مشکوک می‌توانیم به این اصل تمسک بکنیم؟

جواب: بله می‌توانیم مثل اصالة الظهور یا اصالة العموم است یعنی وقتی که روی این کرسی حرف می‌زند بر این حمل بکن الا اینکه یسقط خلافه، یعنی وقتی که مطلق گفته، قیدی هم نزده، عام هم نیست که ظهور وضعی باشد. آدم حمل به مقدمات حکمت می‌کند و اطلاق می‌گیرد. احتمالات مقابل آن هم هست، می‌گوییم ظهور آن اطلاق است. اینجا هم وقتی که شارع حکیم در مقام تقنین با این قیود، این عنوان را آورده، بگوییم که این عنوان را نمی‌خواسته بلکه می‌خواست چیز دیگری بگوید، چون مثلاً این طور بوده، باید قرینه و دلیل بیاوریم والا در ظاهر همین عنوان را می‌خواهد. شما قانون مجلس را نگاه کنید، قانون اساسی که در کشورها تفسیر می‌کنند، همه‌جا هم هست بخصوص روی اصالة الموضوعیه خیلی تأکید دارند، وقتی می‌گوید رجل بودن، این را قید غالبی بگیرد، یا طریق به چیز دیگری بگیرد، این خلاف است، اصل این است که عنایت روی این دارد باید قرائن پیدا کرد تا دست از این برداشت. عین مقدمات حکمت است که می‌گویید در مقام بیان بود و قید نیاورد، می‌گوییم در مقام تشریح و قانون‌گذاری هست و آگاه و حکیم هم هست و این عنوان را آورده، اگر می‌خواست چیز دیگری بگوید، چیز دیگری می‌آورد. همه این اصول قواعد به نحوی به اصالة الظهور برمی‌گردد.

سؤال: اصالة الظهور درجایی است که ظهوری باشد...؟

جواب: اصالة الظهور به آن معنا دردی را دوا نمی‌کند. معنای اصالة الظهور این است آنچه شما می‌فرمایید؛ یک بحث حجیت ظهور داریم که بحث کبروی است که به درد صغرویات نمی‌خورد، ظهور حجت است ولی اصالة الظهور که می‌گوییم؛ یعنی اصل عموم است، اطلاق است، بحث‌های صغروی است نه کبروی، یعنی ظهوراتی دارد که مورد اعتماد عقلاً قرار می‌گیرد؛ عین اصالة العموم، اصالة الاطلاق و خیلی قواعد دیگر. فکر نمی‌کنم که ظهور این کمتر از اصالة الاطلاق باشد. بحث صغروی است یعنی می‌گوییم ظهورات هست. اعتبار ظهور بحث کلی دارد.

سؤال: این دو معنایی که از اصالة الموضوعیه کرد عملاً هیچ فرقی باهم ندارند؟



ریشه تقریباً واحدی دارند یعنی اصالة الموضوعیه می گوید که ما روی عنوان تکیه داریم، منتها یک وقتی می گوئیم روی عنوان تکیه داریم در مقابل طریق به چیز دیگری است، یک وقتی می گوئیم مصداق عام است. دو نوع موضوعیت است ولی هر دو در این اصل جمع است. یک مقدار تفکیک شد که ظهور روشن تر باشد. این قرار را داریم که جایی که به بحث های پیش فرضی و مقدمات استنباط برگردد ولو اینکه مستقیم هم در ارتباط با بحث ما نیست بگوئیم تا ان شاء الله فرصتی پیدا کنیم در ۲۰ یا ۳۰ جلسه همه این ها را ردیف کنیم و یک بحث منقحی در بیاوریم. فکر می کنم اگر کسی دست به این کار بزند، کار خیلی ارزشمندی باشد و علمی و فقیهانه بحث کند و بعد هم جزوه ای منتشر بشود، خیلی محل ابتلاء و ارزشمند هست، کار سختی هم نیست.

## جمع بندی بحث

بنابراین در این مجموعه روایات، عناوین خاصه به علوم مرتبط به آن ها به نحوی به عنوان مقدمات تسری می کند. خود اصل استحباب کار و کراهت بیکاری و تنبلی و تحسین و اتقان کار، همه این ها می تواند به نحوی تأثیر در تعلم هم پیدا بکند. در روایات هم بر استحباب کار، کراهت کسالت و بیکاری و امثال این ها و بعد روی ویژگی اتقان و تحسین آن در روایات متعدد تکیه شده است. یک مصداق عنوان اتقان و تحسین کار فنون و مهارت های لازمه کار و علم هایی است که به کار اتقان می دهد، کار را تحسین می کند و به کار ارتقاء می دهد، آن ها هم مؤثر است؛ بنابراین روایت اتقان و تحسین کار هم از ویژگی های مؤمن است و استحباب مؤکد دارد و خلاف آن مذموم و نکوهش شده است. آن هم می تواند به نحوی روی بحث علم و تحصیل علمی که با اینجا ارتباط دارد، تأثیر بگذارد.

## علوم دینی و مقدمی

علاوه بر در علوم دینی که گفتیم علوم دینی استحباب ذاتی دارد. علمی هم که به نحوی مقدمه معارف دینی بشود یا وقتی مقدمه فهم بیشتر قرآن و دین بشود آن ها هم بر حسب مورد به عنوان مقدمه استحباب یا وجوب پیدا می کنند، اگر در کیهان شناسی یا امثال این ها به نحوی برای فهم ما از قرآن مؤثر واقع شود، فرض بگیریم یک





مقدمیت عرفیه داشته باشد که آن‌ها هم از این باب یک نوع چیزی پیدا می‌کنند، یا علمی مثل علوم انسانی و این‌ها. این هم بحث دیگری است. علمی که مقدمه معرفت نفس و جهاد با نفس قرار می‌گیرند بحث جهاد با نفس و اصلاح نفس و معرفت نفس، عناوینی هستند که خیلی مورد ترغیب واقع شده‌اند، هم معرفه النفس مستحب بسیار مؤکد است و هم جهاد یا نفس امر بسیار مؤکدی است روایات جهاد با نفس در جلد ۱۱ کتاب جهاد با نفس، روایات تربیتی خیلی جالب و زیادی داریم. به‌هرحال هر دو عنوان معرفت نفس و جهاد با نفس از عناوینی است که مورد استحباب است این دو عنوان هم بخش زیادی از علوم را می‌تواند به‌عنوان مقدمه خود بکند. در معرفت نفس یا در اخلاق یا در معالجه اخلاقیات اگر انسان با پیشرفت علم ببیند در روانشناسی یا علوم انسانی چیزهایی است که می‌تواند به‌عنوان ابزار اینجا قرار بگیرد، همه این‌ها به‌عنوان مقدمه این دو واجب یا مستحب، مستحب می‌شود بنابراین رشته‌های این شکلی هم به‌عنوان مقدمه این دو عنوان لحاظ می‌شود. این هم از عناوین دیگری است که در اینجا هست، تحصیل مال و افزایش ثروت هم عرض شد.

## جمع‌بندی مباحث گذشته

اگر بخواهیم همه آنچه تاکنون در مورد علوم دینی گفته‌ایم جمع کنیم، باید بگوییم که در علوم دینی سه حکم قطعی مستنبط از روایات و آیات داشتیم؛

- یکی وجوب تعلم علوم دینی به‌قدر ضروری و جوباً عینياً،
- یکی وجوب تفقه فی‌ها اجتهاداً، این هم به نحو وجوب کفایی،
- یکی هم استحباب تفقه عینی شرعی مولوی نسبت به همه علوم و معارف دینی، این سه حکم در علوم دینی بود. این خلاصه همه بحث‌های قبل است.

علمی که مستقیم دینی نباشد،

اولاً: فی‌نفسه اطلاق نداشتیم،

ثانیاً: اینکه تدبر در آیات آفاقی و انفسی با سه غرض توسل به معرفت الله، معاد و عبرت‌گیری، استحباب

داشت با آن شکلی که در قرآن بود.



ثالثاً: یک سلسله عناوین عامه‌ای داریم که بخش‌هایی از علوم را در شرایط خاصی که آن عناوین بر آن منطبق بشود، واجب یا مستحب می‌شود و رجحان پیدا می‌کند.

رابعاً: بخش‌های زیادی از علوم داریم که می‌تواند مقدمه برای علوم دینی معرفت‌الذات و جهاد با نفس و امثال این‌ها بشود که آن‌ها با عنوان ثانوی مقدمی - چون عنوان مقدمه خودش ثانوی است که عارض بر اشیاء می‌شود - رجحان پیدا می‌کند.

این شش هفت قاعده‌ای است که از سیری که در مجموعه آیات و روایات داشتیم، به دست آوردیم.

## نکته باقی‌مانده

یک نکته باقی‌مانده که مربوط به بحث قبلی است که به صورت خاص تعلم چه علومی را واجب یا حرام یا مستحب کرده‌اند؟ یعنی با عناوین خاصه ببینیم که برای تعلم چه چیزهایی دلیل آمده است. اجمالاً فهرستی را عرض می‌کنم.

چیزهایی که تعلم آن حرام دانسته شده و باید بحث کرد، تعلم غنا، سحر، نجوم، علم کلام و مسائل اعتقادی از غیر اهل‌بیت که روایات داریم، باید معنا بکنیم و معلوم بکنیم یعنی چه؟ کتب ضلال، تعلم آنچه موجب ضلالت و گمراهی بشود که یک مقدار عام‌تر است، تعلم صناعات و کارها و مشاغلی که فقط جهت محرمه دارد که در حدیث تحف العقول آمده است، این‌ها محرم شمرده شده که عنوان آخری، عنوان عام‌تری است در واقع ما از خاص به عام آمدیم، عام به خاص که ببایم این‌طور هست. تعلم صنعت‌هایی که فقط جهت محرمه دارد، تعلم اموری که موجب ضلالت است، از جمله کلام از غیر اهل‌بیت و تعلم نجوم و سحر و غنا و امثال این‌ها، این یک بخش و فهرستی از چیزهایی است که بخصوص محرم شمرده شده است. می‌شود گفت چیزهایی مکروه هست. مثلاً افراط در ادبیات، نحو، دستور زبان یا در علم انساب، روایتی که علامه دارد، یا عنوان عامی که می‌شود گفت مکروه است. تعلم علمی که نافع نیست که این نافع بودن هم باید معنا بشود یعنی چه؟ چه نفعی منظور هست؟ تا به حال ما هم دید کلان داشتیم، هم جنبه رجحان و وجوب و این‌ها را در نظر داشتیم در مقابل علومی که به عنوان عام حرام است یا مکروه است، عناوین عامه‌ای که عرض کردم باید یک‌به‌یک بحث کنیم و همین‌طور علمی که برای ما و جدال باشد یا برای



## شماره ثبت: ۹۹۰

غرض غیر الهی باشد. این مجموعه‌ای است که یا محرم یا مکروه شمرده شده است؛ این‌ها را بحث می‌کنیم بعد می‌آییم روی عناوین خاصه‌ای که مستحب شده است.

حدیث تحف العقول که از احادیث اول مکاسب محرمه هم آمده در خود تحف العقول که هست، در وسایل هم جلد ۱۳ کتاب التجارة ابواب ما یکتسب به باب دوم ص ۵۴ وسایل ۲۰ جلدی، روایت تحف العقول که البته سندی ندارد، ولی درعین حال شهرتی دارد. بقیه بحث نجوم و غنا هم در ابواب ما یکتسب به که کمابیش در مکاسب محرمه هم آمده، برای اینکه بحث تکمیل باشد یک نگاه اجمالی به این‌ها خواهیم داشت.

و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.